



نمره‌ی بیست و دوم
بهمن ۱۴۰۴ ه.ش



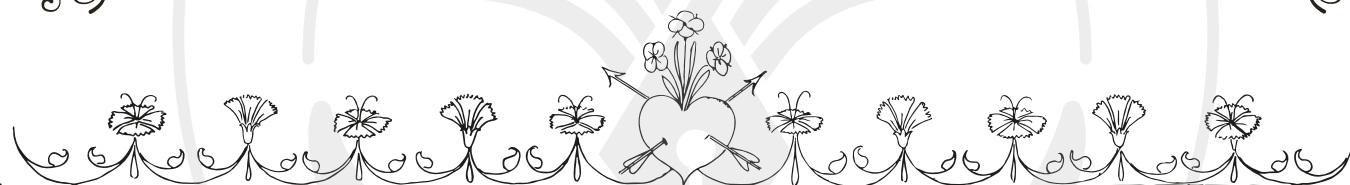
کلايه نامه

یکی از شادی مفرط مریض است
یکی هم لیست اقساطش عریض است
یکی بر زانتیا لم می‌دهد هی
یکی با خط یازده می‌کند طی
یکی بر تختِ از قو می‌رود خواب
یکی بر طرّف یک جو می‌رود خواب
یکی در ارث بابا بی‌رقیب است
یکی از ارث بابا بی‌نصیب است
یکی پول دارد و عقلی ندارد
یکی عقلش فزون، مالی ندارد
یکی از پولداری مست و مدهوش
یکی از گشنگی‌ها گشته بیهوش
نمی‌دانند مردم رنج ما را
کسی بُردست گویا گنج ما را؟!
خداوندا! تو بندِ کیسه شل کن!
تو قدری اِشکم ما را تپل کن!

خلاصه اینقدر در گوش من خواند
که من را صبر و طاقت ناتوان ماند
به کدبانوی منزل گفتم ای گبر!
علاج ما گدایان هم بُوَد صبر!
اگر با فقر و پولی کُتم جنگ
زِندِ پشتم همی بر خاک و بر سنگ
نصیحت می‌کنم من از سرِ جبر
که گیری کاسه‌ای لبریز از صبر
مثال اغنیا با ما گدایان
بُوَد چون روز و شب‌های شتابان
نه این آن‌را کند درکی نه آن این
که باشد حکم آن از روزِ تکوین
ز بعد گفت‌وگویی اینچُنینی
نشستم من به زاری همچو نی‌ن!
خدایا! خود ببین آیا روا هست؟
تفاوت‌های بین ما روا هست؟

خدا را شکرِ نعمت‌های خوبش
نِعْم‌های شمال و هم جنوبش
نه بیش است و نه کم در ارتزاقش
نمی‌سوزد غذایم بر اجاقش!
نباشد چون ولایت نعمتی به
ز عافیت نباشد رحمتی به
خدا بر عجز و فقر ما بصیر است
خدا بر رزق و روزی‌ها خبیر است
ولی اکنون ز باب شوخ و شنگی
کمی درد دلی دارم ز لنگی
زَنم گوید چرا اینقد گدایی؟!
نمی‌خیزد چرا از تو صدایی؟!
چرا بر وضع ما تو بی‌خیالی
نداری واقعاً رنج و ملالی؟!
ببین مردم خریدار جهانند
همه غم‌های آنان در نهانند

خدایا شعر ما را طنز برگیر
ز ما عجب و ریا و آز برگیر

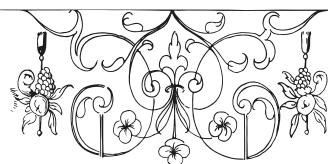


در سرزنشِ مُعَلَّقِ بودن

در جهانی که همواره در پیِ ثبات در مواجهه با نیازهای اولیه انسانی‌ست و می‌کوشد تا در بالاترین سطح از هرم مازلو قرار بگیرد ما در معلق‌ترین لحظات تاریخ پرسه می‌زنیم. حتی ذرات بی‌نهایتی هم در هوایی که نفس می‌کشیم معلق‌اند!
ثبات برای ما نه تنها درازمدت که کوتاه‌مدت هم نیست. ما حتی لحظات‌مان هم معلق سپری می‌شوند...
مسیرمان هم مثل پایین آمدن از کوه و به دره سقوط کردن است. زیر پایمان حسابی لق می‌زند و حتی یک قدم محکم نداریم که برداریم!
ما انسان‌هایی بودیم به شدت سخت‌کوش که برای به دست آوردن ثبات در زندگی دمی را آسوده سپری نکردیم اما زمانه سر ناسازگاری و لنگ در هوایی با ما داشت!

معلق بودن چرک است و یکی از والاترین نوع رنج در انسان.
معلق بودن فراتر از مستی‌ست و عقل را بی پرو برگرد زائل می‌کند.
معلق بودن چپاول‌گر است و امید را ذره ذره به غارت می‌برد.
معلق بودن خاکسترِ زیرِ آتش است و به طرفه العینی تلاش را می‌سوزاند.
معلق بودن زندان است و شکوفایی را به اسارت می‌برد.
معلق بودن اوج ناچار بودن است، صبری‌ست که از سرِ اجبار و درماندگی بر آدمیزاد تحمیل می‌شود.
و ما بدون آنکه به آن تعلقی خاطری داشته باشیم در این نقطه از جهان به معلق بودن محکومیم.

پ.ن: تلخ‌ترین نوع مرگ مربوط به معلق بودن است فضانوردی را به خاطر بیاورید که به هوا می‌رود و پس از مرگ تا ابد در فضا معلق می‌ماند.....



به احترام وطن و تن‌هایی که برای همیشه به پرواز در آمدند...



بلا تکلیف

جلو را که نگاه می‌کنیم، راهی دیده نمی‌شود. نه اینکه راهی نباشد، بلکه راه انقدر سخت است که نمیشود از آن به اسانی عبور کرد. نه می‌شود جلو رفت و نه میشود ثابت باقی ماند چون هر قدم به آهستگی پیش میرود ،. نه می‌شود به گذشته رفت ، چون پشت سرمان چیزی نمانده که بشود به آن تکیه کرد. در نتیجه، آدم می‌ماند در یک میانه؛ نه رفتن، نه برگشتن. حالتِ معلق. مثل کسی که روی لبه‌ای ایستاده و بیش از آنکه نگران سقوط باشد،	نگران این است که این ایستادن تا کی طول می‌کشد تا کی باید این درد را تحمل کند . زندگی به جریان خود ادامه میدهد، اما ما آهسته‌تر از آن هستیم. روزها می‌آیند، قبض‌ها می‌آیند، قیمت‌ها می‌آیند، ولی امید کمی دیرتر. مردم یاد گرفته‌اند دیگر بلندنخندند، دیگر نخرنند، دیگر بلند آرزو نکنند. آرزوها را آهسته در دل‌هایشان نگه میدارند که مبادا از دست برود.	در این تعلیق، سخت‌ترین کار نه حرکت کردن است و نه ایستادن؛ بلکه فقط حفظ آرامش است وقتی زمین زیر پا ان هم اطمینان نمی‌دهد. ما نیفتاده‌ایم؛ اما سبک هم نیستیم. ایستاده‌ایم، با احتیاط، با تردید، و با این امید ساده که شاید روزی این حالتِ معلق اسمش دوباره بشود "زندگی عادی"
--	---	--

پیش‌غازی و معلق‌بازی

روزی روزگاری در زمانی نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک و در یک شهر، گروهی چندنفره بودند؛ که کارهای عجیب و غریب انجام می دادند. مثل اکروبات، شعبده بازی و بندبازی . در آن روزگار مردم سرگرمی خاص و زیادی نداشتند. انها فقط مشغول رسیدگی به امور جاری زندگانی خود بودند. بنابراین دسته شعبده بازی حکم گوهری گرانبها را پیدا کرده بودند. هر روز در کوی یا گذری بساط معرکه بازی خود را به راه می انداختند. به این ترتیب چند دقیقه ای مردم را با حرکات محیرالعقول خود سرگرم می کردند . کم کم آوازه کار آنها از شهر خارج شد و به شهرهای مجاور رسید. افراد خیر و متمول از آنها برای چند روزی دعوت می کردند تا با حضورشان، مردم لحظاتی هر چند کوتاه شاد شوند ؛ و از فکر مشغله های زندگی خود خارج شوند.

آنها با گاری هایی که برای این کار آماده کرده بودند حرکت می کردند و در هر شهری چند روزی اقامت می کردند. هر روز در کوی و برزی برنامه ای اجرا می کردند. از قضا، در یکی از شهر ها که حضور به هم رساندند؛ بعد از برنامه ای کوتاه که در میدان اصلی آنجا برگزار کردند، جوانکی بلند شد و ادعا کرد که او هم می تواند شبیه این برنامه ها را اجرا کند.

حتی گفت که به راحتی می تواند روی بند راه برود و معلق بزند . گروه معرکه گیر پذیرفتند که جوان هم هنرهایش را نشان دهد . جوان که اصلا مهارتی نداشت و فکر کرده بود بند بازی کاری راحت است همین که قدم بر روی بند گذاشت از آن بالا به پایین سرنگون شد . به این ترتیب این مثل در بین مردم معروف شد .

پیش‌غازی و معلق بازی یعنی چه؟

یعنی کسی که در حرفه ای هنر کمی دارد بیاید و در مقابل کسی که در همان حرفه هنر زیادی دارد ابراز غرور کند، چنین شخصی هنوز نمی داند که فرد آگاه را نمی شود فریب داد و به زودی دچار شرمنده‌گی می شود. نان گندم به بچه نانوا دادن یکی از مثال های خوب برای درک این حکایت می باشد. در فرهنگ عامیانه این جمله به صورت «ما خودمون این کاره ایم جلو ما ادا در نیار» بیان می شود.

What to do,what not to do!

در روزگاری نه چندان دور، مردم این سرزمین وقتی می‌خواستند کاری بکنند، می‌گفتند: «بسم‌الله!» امروز اما قبل از هر کاری می‌گویند: «بذار ببینیم چی میشه...»
انگاری ملتی شده‌ایم که در این زمانه لنگ در هوا. نه افتاده‌ایم، نه ایستاده‌ایم؛ مثل چراغی که از سقف آویزانمان کرده باشند و هر از گاهی سوسویی برایمان بزنند تا یادمان بیندازند تا اطلاع‌ثانوی همینی که هست!!!!

اما امانمان بریده شده است

دانش‌جوی می‌گوید صبر کنیم ببینیم چه می‌شود.....

کاسب می‌گوید بازار که تکان بخورد، ما هم تکان می‌خوریم.....

کارمند می‌گوید حقوق که کامل شد، انگیزه هم کامل می‌شود.....

کارفرما می‌گوید اینترنت که برگشت، برنامه توسعه هم برمی‌گردد....

آخ آخ یادم آمد امان از این وضع اینترنت ...

البته که به لطف مسئولان او فعلاً در مرخصی استعلاجی به سر می‌برد و ما را در انتظار آمدن قدم مبارکش شاید این جمعه بیاید شاید !!!!!

کارزار یا کارِ زار!

در قدیم، اگر بازار کساد می‌شد، می‌گفتند «چرخ نمی‌چرخد.» امروز باید گفت «هیچ چیز نمی‌چرخد.»

کسب‌وکار دیجیتال بدون اینترنت، مثل قایق بدون آب است؛ هر چه هم پارو بزنی، فقط خاک بلند می‌شود.

مردم می‌خواهند بخرند، فروشنده می‌خواهد بفروشد، پلتفرم می‌خواهد وصل کند، اما همه ایستاده‌اند و به افق خیره شده‌اند تا ببینند «چه می‌شود»!!!!!!

بی‌خود نیست کسب و کارهای آنلاین و فروشگاه‌های نیم‌چه اینترنتی کارزار راه انداخته اند آخر دل درد ندارند که بیهوده اعتراض کنند حتماً یه مرضشان هست پس

برای چه این همه منسب و منسک و دم و تشکیلات ایجاد شده است؟ بنظر همان که از قدیم هم گفته اند صادق است کو گوش شنوا!!!!

تاب را بیاورید!

ما در کشتی و وزن‌برداری افتخار می‌آفریدیم، امروز اما به جرات می‌گویم در رشته «تاب‌آوری حرفه‌ای» مدال طلای جهانی داریم.

اما امروز کافیست از هر شخصی پرسید برنامه‌ات چیست؟ می‌گوید: فعلاً برنامه نداریم، باید ببینیم چه برنامه‌ای برایمان دارند؟!!!!

این را نگوییم روی دلم می‌ماند ای آدم‌ها تعلیق اگر کوتاه باشد، هیجان می‌سازد.

اما اگر طولانی شود، تبدیل به عادت می‌شود. و عادت ایستادن، خطرناک‌تر از زمین خوردن است.

نسخه زنده ماندن برای مردم عادی (بدون بخشنامه!)

حالا که همه چیز در هوا معلق است، لا اقل خودمان را در زمین جا نگذاریم.

اول، مهارت بیاموزیم.

بازار ممکن است تعطیل شود، اما یادگیری هیچ‌وقت تعطیل نیست. هر مهارتی که امروز یاد بگیریم، فردا در اولین نسیم رونق، ما را جلومی‌اندازد. تعلیق بهترین زمان

«آماده شدن» است.

دوم؛ یک ستون کافی نیست.

کسب‌وکاری که فقط به یک مسیر درآمد تکیه کرده، در اولین لرزش می‌لرزد. باید مسیرهای مکمل داشته باشید؛ خدمات، آموزش، همکاری، پروژه‌های کوچک اما جاری.

سوم؛ حرکت کوچک، بهتر از ایستادن بزرگ. لازم نیست قهرمان اقتصاد شویم؛ کافی است هر روز یک قدم برداریم. جریان داشتن مهم‌تر از سرعت داشتن است.

و اما چند کلام کاملاً محترمانه (اگر به خودشان بگیرند)

ما مردم معجزه نمی‌خواهیم؛ ثبات می‌خواهیم.

بازار با پیش‌بینی‌پذیری زنده است. کار آفرین اگر نداند فردا چه می‌شود، امروز تصمیم نمی‌گیرد. و تصمیم نگرفتن، همان تعلیق مزمن است و خرابی به بار می‌آورد.

اینترنت دیگر ابزار لوکس نیست؛ زیرساخت زندگی است. اختلال در آن، اختلال در معیشت است. شفافیت در تصمیم‌ها، سرمایه‌ای بنام اعتماد تولید می‌کند؛ و اعتماد،

ارزان‌ترین و مؤثرترین بسته حمایتی است.

اگر قرار است از بحران عبور کنیم، با هم عبور می‌کنیم؛ نه با سکوت، نه با ابهام، نه با «بعداً اعلام می‌شود».

و اما لپ کلام

معلق بودنمان شاید تقدیر این روزها باشد، اما ماندن در آن، انتخاب ماست.

می‌توانیم بنشینیم و به آینده خیره شویم یا می‌توانیم آینده را همان مقدار کم هم هل بدهیم.

ما باور داریم؛ در روزهای رکود، کسانی جلومی‌افتند که خودشان را به‌روز می‌کنند. در روزهای ابهام، کسانی زنده می‌مانند که حرکت را متوقف نمی‌کنند.

پس اگر همه چیز لنگ در هواست؛ شما به راه خودتان ادامه دهید.

نگویدد بذاریم ببینیم چی می‌شود؟ نه... خودتان هم تصمیم‌گیر باشید.